

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ

ضمیمه‌ی کتاب هدیه‌های آسمان

تعلیم و تربیت اسلامی
ویژه‌ی اهل سنت

دوم دبستان





کودکان دبستانی عزیزان من هستند.

امام خمینی (قُدِّسَ سِرُّهُ)



فهرست

درس ۵ وضو می‌گیریم..... ۱



درس ۹ اهل بیت و یاران پیامبر..... ۵



درس ۱۰ نماز بخوانیم..... ۹



درس ۱۱ دوستدار خوبی‌ها..... ۱۵



درس ۱۲ دوست بچه‌ها..... ۱۹



درس ۱۳ هدیه‌ای به فقیران مدینه..... ۲۳



درس ۱۴ خانواده‌ی مهربان..... ۲۶



درس ۱۷ وقت نماز..... ۳۰



درس ۱۹ جشن بزرگ..... ۳۴



درس ۵

وضو می گیریم



صدای خوش مؤذن بلند می شود: اللَّهُ أَكْبَرُ
هنگام نماز است. می خواهم با خدای مهربانم حرف بزنم.
باید خود را آماده کنم.



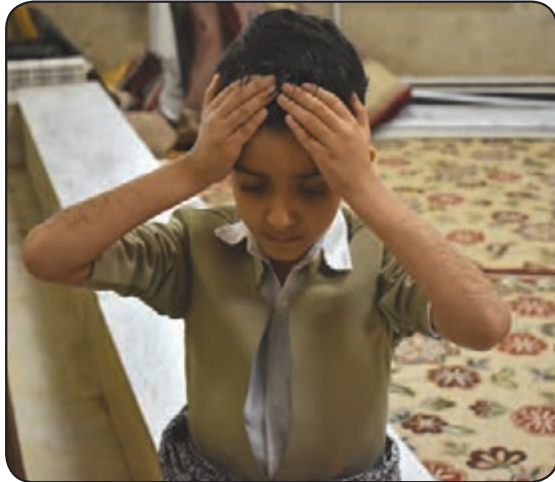
دست هایم را خوب می شویم.



نیت می کنم که وضو بگیرم و
صورتم را با آب زدن بر آن،
از بالا به پایین می شویم.



بعد دست راستم را از
کف دست تا آرنج، سه
بار می شویم. سپس دست
چپم را.



سپس سرم را مسح می کشم.



حالا نوبت شستن پاهاست.
اول پای راست و سپس پای
چپم را تا قوزک می شویم.



مادرم همیشه می‌گوید در وضو گرفتن دقت کنم تا پاکیزه باشم و برای خواندن نماز آماده شوم.
چون پیامبر مهربانمان به این کار دستور داده است.

تمرین کنیم

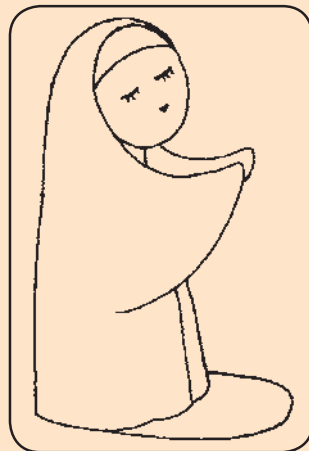
با راهنمایی معلم، در حیاط مدرسه وضو بگیرید.



امین و مینا می‌خواهند این شکل‌ها را به ترتیب شماره گذاری کنند. شما هم به آن‌ها کمک کنید.



برای چه کارهایی وضو می‌گیریم؟



..... برای

..... برای

..... برای

همراه با خانواده



با کمک پدر یا مادر، وضو را در خانه تمرین کنید. سپس یک بار وضو بگیرید و از آن‌ها بخواهید جدول زیر را برای شما کامل کنند.

عملکرد من		مراحل وضو
خوب	خیلی خوب	
	✓	۱- نیت
		۲- شستن صورت
		۳- شستن دست‌ها
		۴- مسح سر
		۵- شستن پاها

اهل بیت و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله)



پیامبر، سرپرست و پدر خانواده‌ای بزرگ بود. او همسران و فرزندان را بسیار دوست داشت. همسری مانند خدیجه که با محبت فراوان، ثروتش را در راه اسلام خرج کرد؛ و همسری مانند عایشه که سعی می‌کرد سخنان پیامبر را خوب



یاد بگیرد و آن‌ها را برای مسلمانان تکرار کند.
فرزندان پیامبر مانند فاطمه، رقیه، امّ کلثوم و قاسم نیز پدرشان را دوست داشتند.
همسران پیامبر و فرزندان او را اهل بیت پیامبر می‌نامیم.
وقتی فاطمه، دختر بسیار عزیز پیامبر با علی ازدواج کرد و حسن و حسین به دنیا آمدند، جمع خانواده بزرگ‌تر شد.
پیامبر نوه‌هایش را بسیار دوست داشت. هنگامی که روی منبر برای مردم سخنرانی می‌کرد، حسن و حسین را روی پای خود می‌نشاند و اجازه نمی‌داد کسی آن‌ها را جدا کند.
پیامبر خدا این دو برادر را بسیار می‌بوسید و می‌فرمود: آن‌ها سرورِ اهل بهشت هستند.
دوستان پیامبر را اصحاب پیامبر می‌نامیم. دوستان خوبی مانند ابوبکر، عمر، عثمان و علی.
پیامبر برای یاران و اصحابش نیز بهترین دوست بود و به همه‌ی آن‌ها محبت می‌کرد.
درباره‌ی سلمان فارسی که ایرانی بود، می‌فرمود: سلمان از اهل بیت ما است.
او با یارانش با مهربانی سخن می‌گفت و از آن‌ها تعریف می‌کرد؛
و به مسلمانان سفارش می‌کرد که یارانش را دوست بدارند. چون آن‌ها یار و یاور پیامبر در خوشی‌ها و سختی‌ها بودند.



فکر می‌کنم

اهل بیت و یاران پیامبر چگونه انسان‌هایی بودند که خدا و پیامبرش، آن‌ها را این همه دوست داشتند؟



دوست دارم

من هم مثل بزرگ‌ترها، هر وقت نام اهل بیت و اصحاب پیامبر را بر زبان می‌آورم، برای مردان بگویم: «رضی‌الله عنه^۱» و برای زنان بگویم: «رضی‌الله عنها»



گفت و گو کنیم

برخورد پیامبر با نوه‌هایش، حسن و حسین چگونه بود؟

۲ -

۱ -

۴ -

۳ -

۱- یعنی خداوند از او خشنود باشد.



یک کار خوب

ما مسلمانان هر روز در تشهد نمازمان به پیامبر و اهل بیت او درود می فرستیم
و می گوئیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»

یعنی



نماز بخوانیم



چند روزی است ماهان با دقت به نماز خواندن پدر نگاه می‌کند. پدر، سوره‌ی حمد و توحید و دیگر قسمت‌های نماز را به او یاد داده است. حالا ماهان احساس می‌کند نماز را به خوبی یاد گرفته است. یک روز پدرش می‌گوید: وقت آن رسیده که دو رکعت نماز با هم بخوانیم. و از ماهان می‌پرسد: یک نماز دو رکعتی چگونه است؟ ماهان خوش حال می‌شود و می‌گوید: وضو می‌گیرم و با لباس مناسب، رو به قبله آرام می‌ایستم. نیت می‌کنم دو رکعت نماز را برای خشنودی خدا بخوانم.

سپس دست راستم را روی دست چپم می‌گذارم. سوره‌ی حمد و پس از آن سوره‌ی توحید را می‌خوانم.

دست‌ها را تا نزدیک گوش‌ها بالا می‌آورم و می‌گویم «اللَّهُ أَكْبَرُ»



بعد از رکوع می ایستم.



آن گاه برای رکوع خم می شوم!



سپس به سجده می روم.



آن گاه می نشینم و دوباره به سجده
می روم.

۱- همکاران محترم؛ لطفاً اذکار نماز را به دانش آموزان آموزش دهند.





بعد می ایستم و رکعت دوم را مانند رکعت
اول می خوانم.
بعد از سجده ی دوم می نشینم و تشهد
می خوانم.
و در پایان نماز، سلام می دهم.

پدر لبخند می زند و می گوید: آفرین پسر! بهترین راه حرف زدن با خدای مهربان،
خواندن نماز است.





«رفتیم با هم»

من و سمانه	زینب و نرگس
نمازخانه	رفتیم با هم
آمد دبستان	امام مسجد
با روی خندان	رفت توی محراب
الله اکبر	خدا بزرگ است
با او برابر	کسی نباشد
شکر خداوند	الْحَمْدُ لِلَّهِ
با خویش پیوند	که داده ما را
ما می پرستیم	ایساک نَعْبُد
تا زنده هستیم	فقط خدا را
چه خوب و زیباست	نماز خواندن
فروغ دلهاست	یاد خداوند

بگرد و پیدا کن



خواندن سوره‌ی حمد

رکوع

سجده

تشهد

الله أكبر

همراه با خانواده



امشب در خانه‌ی ما جشن کوچکی
برپاست. مادر غذای خوش مزه‌ای درست
کرده و پدر شیرینی خریده است.
من و برادرم مهدی، نماز خواندن را یاد
گرفته‌ایم.
این جشن به خاطر من و اوست.
با خودم می‌گویم...

تمرین کنیم

یک نماز دو رکعتی را با کمک معلم در کلاس تمرین کنید و جلوی هم کلاسی‌های خود بخوانید.



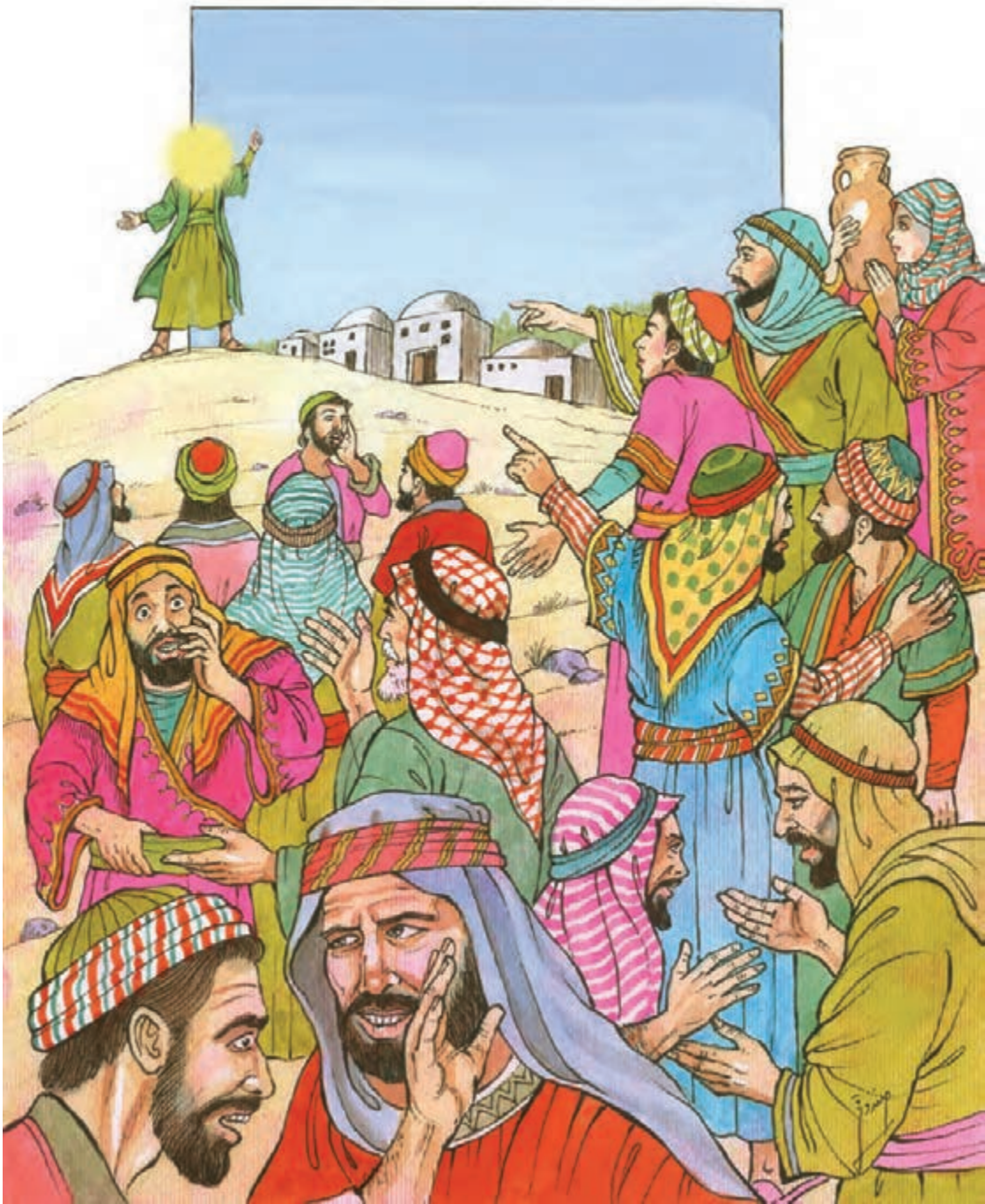
خاطره

اولین نمازی که خواندم

دوستدار خوبی‌ها



خبر تازه‌ای در شهر پخش شده بود.
مردم مکه، دهان به دهان آن را به یکدیگر می‌رساندند، تا اینکه این خبر مهم به
ابوبکر (رضی الله عنه) رسید.



او شنیده بود که یکی از دوستانش، محمد امین مردم را به خداپرستی و انجام کارهای نیک دعوت می‌کند.

ابوبکر صدیق (رضی‌الله‌عنه) با شتاب خود را به او رساند و درباره‌ی آنچه شنیده بود، از او سؤال کرد.

محمد امین پاسخ داد: درست است. من پیامبر خدا هستم و اکنون تو را به پرستش او دعوت می‌کنم.

فقط او را عبادت کن و تنها از او کمک بخواه؛

و در این راه همراه و دوست من باش!

همین که ابوبکر (رضی‌الله‌عنه) این سخنان را از محمد امین (صلی‌الله‌علیه و علی‌آله) شنید، مسلمان شد و او را به عنوان پیامبر پذیرفت.

بدانیم

اولین خلیفه و جانشین پیامبر، ابوبکر صدیق (رضی‌الله‌عنه) در مکه به دنیا آمد.

او از دوستان صمیمی پیامبر بود که دخترش عایشه (رضی‌الله‌عنها) را به ازدواج آن حضرت درآورد.

پیامبر، ابوبکر (رضی‌الله‌عنه) را بسیار دوست داشت و در هجرت از مکه به مدینه، او همراه پیامبر (صلی‌الله‌علیه و علی‌آله) بود.

ابوبکر (رضی‌الله‌عنه) مردی مؤمن، مهربان و خوش اخلاق بود. او قبل از خلافت، به خانه‌ی فقیری پیر و ناتوان می‌رفت، خانه‌اش را تمیز می‌کرد و کارهایش را انجام می‌داد. لازم است بدانیم که او این کار را در زمان خلافت هم ادامه می‌داد.

سرانجام او در سال ۱۳ هجری در مدینه از دنیا رفت و در کنار قبر پیامبر (صلی‌الله‌علیه و علی‌آله) به خاک سپرده شد.



فکر می‌کنم

ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) دعوت پیامبر را پذیرفت و مسلمان شد، زیرا... .



دوست دارم

من هم دوستدار پیامبر باشم، پس... .



گفت و گو کنیم

داستان‌هایی را که از زندگی ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) شنیده‌اید، برای دوستان خود تعریف کنید.

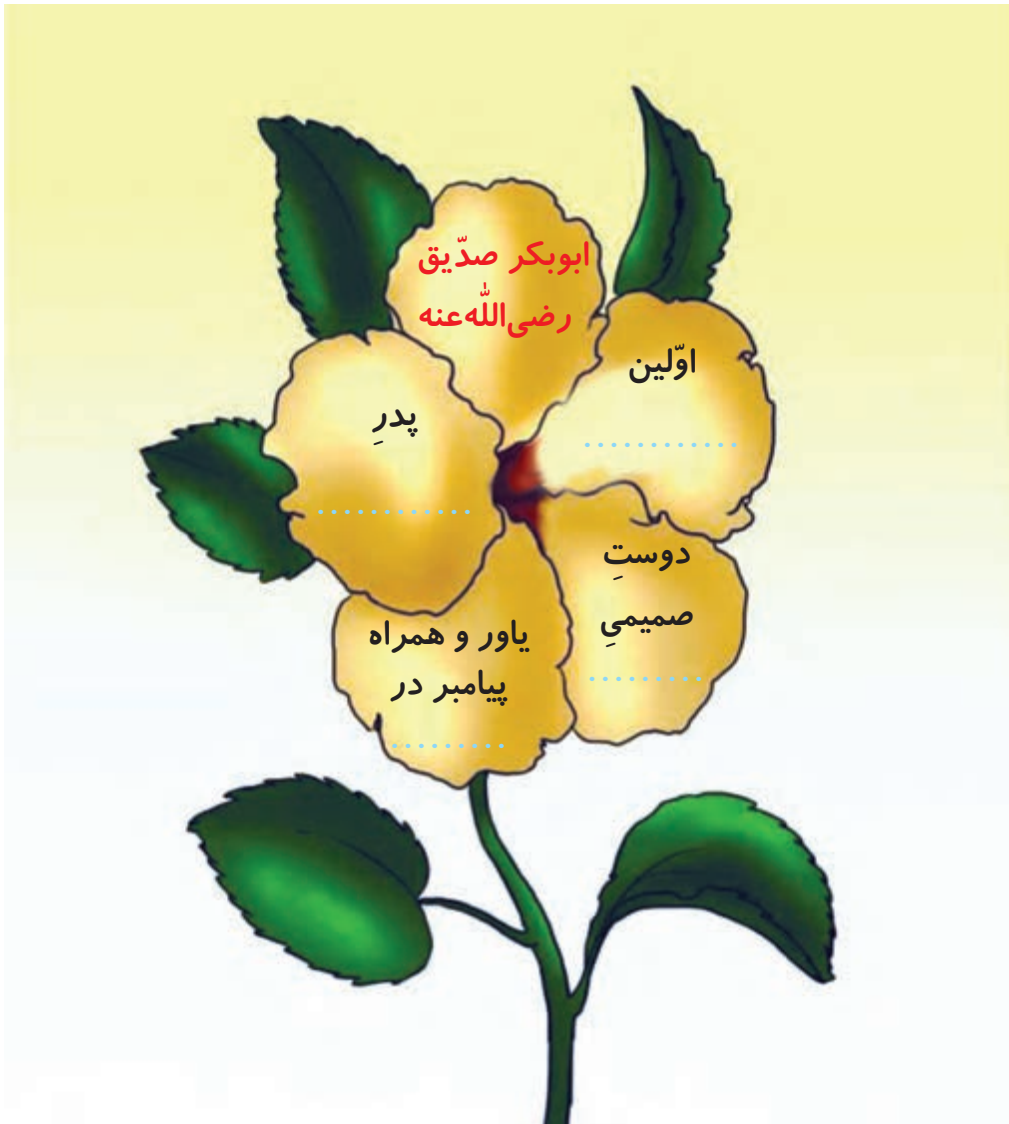




امین و مینا



امین و مینا می‌خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند.



دوست بچه‌ها



عمر فاروق مردی را حاکم یکی از شهرها کرد. قرار بود آن مرد برای گرفتن دستور خلیفه، نزد او بیاید.



وقتی که آن مرد به خانه‌ی عمر آمد، دید که با بچه‌هایش بازی می‌کند، آن‌ها را نوازش می‌کند و می‌بوسد.
مرد با تعجب پرسید:
ای امیر مؤمنان! شما فرزندان را می‌بوسی؟!
به خدا قسم من هیچ‌کدام از بچه‌هایم را نبوسیده‌ام!
عمر فاروق (رضی الله عنه) وقتی این سخن را از آن مرد شنید، به او گفت: تو که نسبت به فرزندان خود چنین هستی، حتماً نسبت به مردم بی‌رحم‌تر خواهی بود و نمی‌توانی حاکم خوبی برای آن‌ها باشی.
پس اجازه نداد که آن مرد، حاکم شود.

بدانیم

عمر فاروق، دومین خلیفه از خلفای راشدین در مکه به دنیا آمد. او مردی با تقوا و عادل بود و تمام تلاش خود را انجام می‌داد تا مردم در راحتی و آسایش زندگی کنند.
او ده سال با عدالت خلافت کرد و سرانجام در سال ۲۳ هجری، هنگام نماز صبح به دست فردی گمراه در مسجد به شهادت رسید و در کنار قبر پیامبر و ابوبکر صدیق در مدینه به خاک سپرده شد. عمر، پدر یکی از همسران پیامبر به نام حفصه است.



فکر می‌کنم

اگر عمر فاروق (رضی‌الله‌عنه) به آن مرد اجازه می‌داد حاکم شود، آن مرد با مردم چه می‌کرد؟



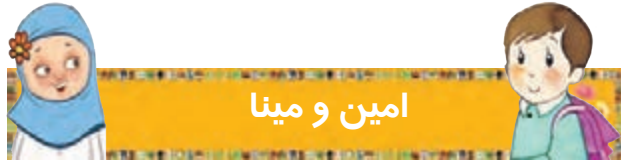
گفت و گو کنیم

از داستان «دوست بچه‌ها»، چه چیزهایی یاد می‌گیریم؟

۱- با کودکان مهربان باشیم.

۲-

۳-



امین و مینا

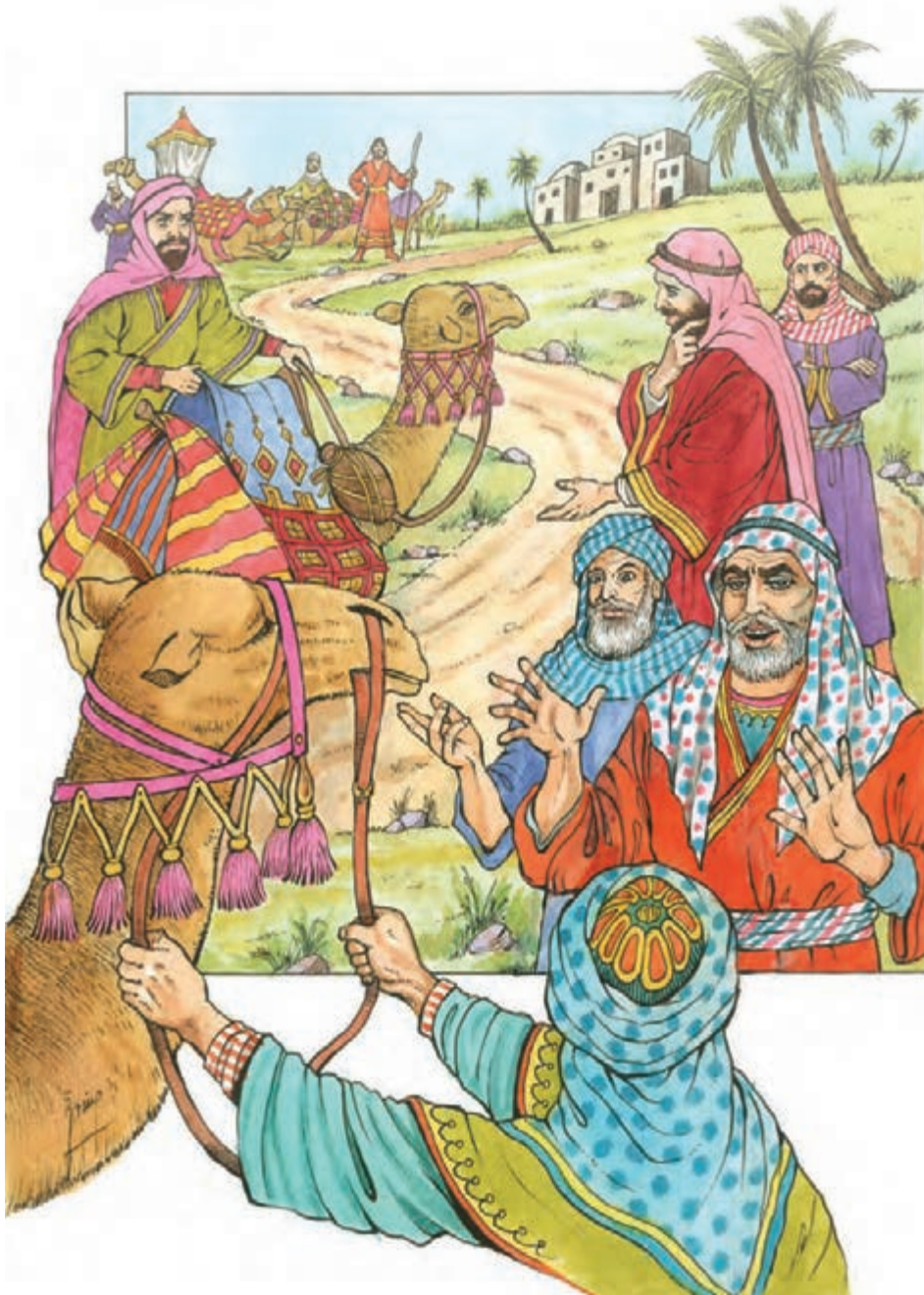
به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند.



هدیه‌ای به فقیران مدینه



در زمان خلافت ابوبکر صدیق، قحطی شدیدی در شهر مدینه پیش آمد. مردم، مخصوصاً نیازمندان در سختی زندگی می‌کردند. روزی ابوبکر با امیدواری فراوان گفت: خداوند، فردا شما را نجات می‌دهد. روز بعد، کاروانی به شهر نزدیک می‌شد. همین‌که تاجران خبردار شدند که کاروان، مقدار زیادی خوراکی با خود به همراه دارد، با عجله به سویش رفتند.



عثمان ذی النورین (رضی اللہ عنہ)، صاحب کاروان بود و در ابتدای آن حرکت می کرد. تاجران از او خواستند تا کالاهایش را به آن‌ها بفروشد. عثمان از یکی از آن‌ها پرسید: چقدر به من سود می دهی؟ او پاسخ داد: در مقابل ۱۰ درهم^۱ کالا، ۱۲ درهم می دهم. عثمان گفت: بیشتر از این به من می دهند. دیگری گفت: من در برابر ۱۰ درهم کالا، ۱۵ درهم می دهم. عثمان ادامه داد: از این بیشتر داده اند! آن‌ها با تعجب گفتند: ما تاجران و ثروتمندان مدینه ایم. چه کسی سود بیشتری به تو داده است؟! او پاسخ داد: خداوند در مقابل یک درهم، ده درهم به من می دهد. آیا شما بیشتر از این سود می دهید؟! وقتی کاروان به شهر رسید، او با صدای بلند اعلام کرد: تمام بار این کاروان را به فقیران مدینه هدیه می کنم.

بدانیم

عثمان ذی النورین، سومین خلیفه از خلفای راشدین در مکه متولد شد. مدتی از دعوت پیامبر به اسلام نگذشته بود که به آن حضرت ایمان آورد. عثمان (رضی اللہ عنہ) مردی مهربان و بسیار بخشنده بود و به فقیران کمک می کرد. پیامبر، دو دختر خود به نام‌های رقیه و امّ کلثوم را یکی پس از دیگری به ازدواج او درآورد. او دوازده سال خلافت کرد و سرانجام در سال ۳۵ هجری، در مدینه و هنگام قرآن خواندن، به شهادت رسید.

۱- نام یکی از پول‌های آن زمان در مکه و مدینه، درهم بود.



فکر می کنم

پیامبر، عثمان را دوست داشت که دو دخترش را به ازدواج او درآورد.



امین و مینا



امین و مینا می خواهند به کمک شما جاهای خالی را کامل کنند. به آن ها کمک کنید.



مخانواده‌ی مهربان



یکی از دوستان صمیمی امیر مؤمنان علی (رضی الله عنه)، زمینی را به او بخشید. امیر مؤمنان، زمین کنار آن را هم خرید و با این کار زمین او بزرگ‌تر شد. چند کارگر مشغول به کار شدند تا در آن زمین چاه آبی بکنند.



آن‌ها زمین را می‌کنند که ناگهان آب گوارایی از دل زمین جوشید. کارگران به سرعت و با شادی فراوان به صاحب زمین خبر دادند. امیرالمؤمنین خدا را سپاس گفت و فرمود: «این آب، مایه‌ی آسایش و شادی مردم خواهد شد.» سپس با صدای بلند ادامه داد: «ای مردم! من این زمین و چاه آب را به فقیران و کودکان یتیم بخشیدم.» وقتی امیر مؤمنان به خانه برگشت و ماجرا را برای همسر خود و فرزندانش تعریف کرد، همگی خوش حال شدند. این خانواده‌ی مهربان، بارها با بخشش‌های خود، نیازمندان و کودکان بی‌سرپرست را شاد کرده بودند.

بدانیم

علی ابن ابوطالب، چهارمین خلیفه از خلفای راشدین است. او در همان روزهای اول دعوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و پیامبر، دختر محبوبش فاطمه (رضی الله عنها) را به ازدواج او درآورد. ایشان مردی بسیار مهربان، شجاع، سخنور، دانا و عادل بود و پس از شهادت عثمان ذی النورین (رضی الله عنه) به خلافت رسید. امیرالمؤمنین (رضی الله عنه)، سرانجام در ماه رمضان سال ۴۰ هجری در مسجد کوفه به شهادت رسید و در شهر نجف به خاک سپرده شد.

دوست دارم



من هم مانند امیرالمؤمنین علی (رضی الله عنه) و خانواده اش

امین و مینا



به امین و مینا کمک کنید تا جاهای خالی را کامل کنند:





فکر می‌کنم

امیر مؤمنان علی (رضی الله عنه) پس از بازگشت به خانه، چگونه ماجرای زمین را برای خانواده‌اش تعریف کرد؟

.....
.....
.....

یک کار خوب

اگر بخواهی برای امیرالمؤمنین (رضی الله عنه) و خانواده‌ی خوبش نامه‌ای بنویسی، چگونه از آن‌ها تعریف می‌کنی؟

.....
.....
.....



وقت نماز



قو قولى قوقو ...

این صدای خروس همسایه است.
صبح زود پیش از طلوع خورشید، از خواب بیدار می شوم.
پس از وضو گرفتن و پوشیدن لباسی تمیز، نماز می خوانم و بهترین سخنان را با خدا می گویم.
چقدر از کارم خوش حالم. ساعتی دیگر، خورشید بر من لبخند می زند.



هنگام ظهر شده است.

خورشید هم که مانند من به کار مشغول بوده، حالا به وسط آسمان رسیده است. باز هم صدای خوش مؤذن مسجد را می شنوم.
دوباره وقت گفتن بهترین سخنان با خداست.
همه ی ستایش ها، شایسته ی پروردگار جهان است ...



خورشید سفرش را در آسمان
ادامه داده و به جایی رسیده که
سایه‌ی درختان را بلندتر کرده
است.

من هم با نماز عصر می‌خواهم
نشان دهم که خدای خورشید را
دوست دارم.



خورشید از چشمانم پنهان و دور
شده، اما هوا هنوز کاملاً تاریک
نشده است. من هم با ادب، نماز
مغرب می‌خوانم و به خدایم
می‌گویم: تویی که برای همیشه
می‌مانی. **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِرَحْمَتِکَ**



اثری از سرخیِ کناره‌ی آسمان نمانده است. ستارگان چشمک می‌زنند و تاریکیِ شب را به یکدیگر و به من نشان می‌دهند. این وقت را عشاء می‌گویند.
وضو می‌گیرم و بار دیگر نماز می‌خوانم.
پس از نماز به خدا می‌گویم: خدای خوبم! در تاریکی هم تو را فراموش نمی‌کنم.



فکر می‌کنم

من امروز پنج بار پس از وضو گرفتن، با خدایم صمیمانه گفت و گو کردم. با نمازهای صبح، ...



دوست دارم

نماز ظهر را با دوستان خوبم در مدرسه بخوانم. نماز جماعت چه لذتی دارد!



سرود بیداری

صبح است، صبح است، صبح است
برخیز از خواب
پیش از تو برخاست
بیدار گشته
با جیک و جیکش
پیش از تو گفته
صبح است و دارد
وقت نماز است

الله اکبر
یک بار دیگر
از خواب، بلبل
هم غنچه، هم گل
گنجشک زیبا
شکر خدا را
بر چهره لبخند
برخیز فرزندا!

مصطفی رحماندوست



امین و مینا



امین با لبخند از مینا می پرسد: مینا جان! تو می دانی نمازهای پنج گانه، هر کدام چند رکعت است؟
مینا با مهربانی می گوید:

نماز صبح رکعت
نماز عصر رکعت
و نماز عشاء رکعت است.
نماز ظهر رکعت
نماز مغرب رکعت

چشمن بزرگ



در خانه

همه‌ی ما خوش حال هستیم.

بوی خوش غذا تمام خانه را فراگرفته است. پدر مرا می‌بوسد و می‌گوید:



امروز عید بزرگ مسلمانان، عید فطر است. از اینکه امسال توانستی در ماه مبارک رمضان روزه بگیری، خوش حالم. مادر که از صبح زود آشپزی را شروع کرده است، نان و پنیر و چای را بر سفره می گذارد. با شادمانی صبحانه می خوریم و خود را برای رفتن به مسجد آماده می کنیم.



امام جماعت در محراب نشسته است. مردم با لباس های تمیز و معمولاً سفید به مسجد می آیند. بوی عطر در همه جا پیچیده است. کم کم مسجد پُر می شود و همه برای خواندن نماز عید فطر آماده می شوند. بعد از نماز، امام مسجد با سخنان خود دل مردم را شاد می کند. او از پاداش روزه و زیبایی های بهشت برای مردم سخن می گوید.

جشن بگیریم

بچه ها! بیاید با هم برای عید فطر امسال، برنامه ای تهیه کنیم.

- ۱- من و دوستم
- ۲-
- ۳-
- ۴-
- ۵-

یک کار خوب

دوست دارم در سال‌های آینده، مانند بزرگ‌ترها شش روز بعد از عید
فطر را روزه بگیرم و دعا کنم که.....

